

آیا مجرم گناهکار است؟

بزهکاری که یکی از بزرگترین مشکلات اجتماعی بشر است بعلت صدمات مالی و جانی و اخلاقی ... که ایجاد میکند همیشه مورد نفرت و انزجار میباشد و در زمره بدترین آنها بشمار میآید. هر کس محققاً سلامت جان ، بحفظ مال و بنظم اجتماع که در سایه اش میتواند در آسایش زندگانی کند علاقمند است و هیچگاه مایل نیست که عاملی آنها را دستخوش آشفته‌گی سازد. بهمین جهت این پدیده که از زیان آورترین دشمنان انسان ، مال ، اخلاق و نظم اجتماع محسوب میشود به علت تشویش خاطری که بوجود آورده ، همه افراد اجتماع را در لزوم سرکوبی و انهداشمش متفق القول کرده است .

مجازات بهترین وسیله مبارزه علیه جرم

متأسفانه در طول تاریخ تاکنون تنها وسیله‌ای که برای از بین بردن جرم لازم و مناسب تشخیص داده شده ، اسلحه مجازات بوده است . ولی درحالیکه قانون علیه جرم وضع شده ، در حقیقت برضد مجرم بکار رفته و بدین طریق اقدامات علیه بزهکار انجام گرفته است نه بزهکاری. در نتیجه با این روش سطحی و نادرست و علیرغم مجازات‌های بسیار شدید و سنگین مثل اعدام ، سنگسار کردن ، دست و پا بریدن و ... بزه نه تنها از میان نرفته بلکه افزایش هم یافته است .

با نگاهی به تاریخ پی خواهیم برد که تاچه حد برخی قانون گزاران قسی‌القلب ، ظالم و بی توجه بوده و با تدوین قوانین ظالمانه نسبت بانسانها بی عدالتی کرده‌اند . قوانین ستمگرانه و اجرای آنها بارها بیگناهایی را که بنام « بزهکار » شناخته ، بدم

تیغ نابودی سپرده است. قساوتهانه تنها مربوط به ماقبل تاریخ و اوایل تاریخ تا قرون وسطی است بلکه قرون اخیر هم پراز چنین شواهدیست - مثلا در اوایل قرن شانزدهم (۱۵۲۳) در فرانسه ولگردان بمجازاتهای بسیار سنگین و غیر انسانی محکوم میشدند و بصورتهای وحشتناکی مورد عقوبت قرار میگرفتند. اینگونه شکنجه ها که لرزه بدن بشر متمدن امروز میاندازند عبارت بودند از: شکنجه در زیر چرخ، شلاق، داغ کردن با آهن سرخ شده، سوراخ کردن گلو با آهن داغ، کشیدن زبان از زیر گلو و قطع کردن آن، بریدن گوش، اعمال شاقه، زندان دائم و بالاخره مرگ بوسیله انواع و اقسام عقوبتها.^۱

در انگلستان هم وضع بهتر نبود. در زمان هانری هشتم دوازده هزار ولگرد اعدام شدند و در زمان الیزابت (۱۵۷۲) ضمن آنکه هرسال چهارصد نفر را به دار میآویختند^۲ مجازاتهای غیر انسانی دیگری نیز اعمال میشد. گوشهای ولگردان را با آهنهای سرخ شده داغ میکردند و میسوزاندند. آنها را شلاق میزدند و بمدت یک سال وادار ببردگی میکردند.^۳

این قوانین حتی در مورد اطفال نیز بطور ظالمانه ای اجرا میشدند. مثلا قانون ۲۲ دسامبر ۱۶۸۸ فرانسه، پسر خردسالی را محکوم کرد تا بمدت دو ساعت در میدان عمومی از بغلها آویخته شود سپس او را شلاق بزنند و زندانی کنند. در همین کشور تعداد اطفالی که بمرگ محکوم شدند و حکم را در موردشان اجرا کردند کم نیست این مجازاتها در انگلستان نیز صورت میگرفت. در قرن هفدهم در ایننگدن^۴ طفل هشت ساله ای را به علت سوزاندن دو انبار کاه بمرگ محکوم کردند و طفل نه ساله

۱- Vixliard ۲- Introduction à la Sociologie du vagobondage pp

61-61.

۲- Ibid p 71.

۳- Ibid p 73

۴- Abingdou

که مرتکب قتل شده بود به طناب دار بستند . مورد دیگر طفل دهساله و دختر ۱۳ ساله ای بود که بعزت قتل اعدام شدند .^۱

در حقوق عرفی امریکا (Common law) هم طفل هفت ساله ای مسؤل تخلفاتی که مرتکب شده بود شناخته شد و آنچه دربارهٔ یک انسان بالغ انجام میگرفت درباره او نیز اجرا کردند .^۲

ژرژ پیکاکا Georyes picca مینویسد^۳ مجازاتهایی که تا سال ۱۷۸۹ در فرانسه اجرا میشدند بینهایت دهشتناک و مخوف بودند . این مجازاتها عبارت بودند از : غل و زنجیر کردن مجرمین و بستن آنها بستون،^۴ بستن متهمین بچوبه و درانظار عمومی گذاشتن ، آنها را وادار به کارهای شاق کردن و بارو زدن در دریاها ، قطع کردن مچ دست ، بریدن زبان ، داغ کردن شانهای متهمین با آهنهای سرخ شده دار کشیدن ، سوزاندن در آتش ، چهار قطعه کردن ،^۵ و ایمر imbert در همین مورد بمتالهای خوفناکی اشاره میکند که نشان میدهد حتی تا قرن هجدهم، متهمین را شکنجه میدادند میسوزاندند و میکشتند .^۶

۱- Nachat «Les jeunes delin quants» pp 1-2

۲- Ibid pp 168-176

۳- Georges picca «Pour une Politique du crime» p 32

۴- این مجازات در سال ۱۸۳۲ منسوخ شد.

۵- Voir Richard (A) «Le crime» pp 171 ets, Wehner (W) « Echech au crime» pp 29 - 59

۶- Imhert (J) «La peine de mort» pp 71-73 et 94

۷- در اینجا بی مناسبت نیست که شکنجههایی را که یکرزن مجرم آبستن در سال ۱۶۳۱ تحمل کرده و از پرونده او استخراج شده است بطور اختصار ذکر کنیم :

۱- دستهای زن مجرم را بستند و او را روی نردبانی بالا کشیدند و آنقدر از هر طرف او را پیچاندند که قلبش در حال ترکیدن بود .

۲- چون بهیچوجه اعتراف نمیکرد شکنجهها را از نو آغاز کردند . موهای سرش را تراشیدند و او را مجدداً بنردبان بستند سپس روی سرش الکل ریختند و میخواستند تمام سر تراشیده اش را بسوزانند .

نمونه این بیرحمیها در تمام کشورها موجود است. در کشورهای اسلامی هم مانند سایر ممالک، دست و پا فلج کردن، انگشت بریدن، سنگباران کردن که حتی امروزه هم نظایرش را در نزد بعضی از ملل مسلمان میتوان یافت^۱، بهترین روش مبارزه علیه جرم بود. یعنی قانونگزاران و مجریان، اجرای اینگونه مجازاتهای غیر-

بقیه پاورقی از صفحه قبل

- ۳- زیر بغلها و زیر گودش را با آتش سوزانند.
- ۴- طنابی بدستهایش بستند و باینوسیله او را تا مقف بالا کشیدند.
- ۵- سپس پائین آوردند و باز بالا بردند. این عمل چهار ساعت تا موقع نهار قضات ادامه داشت.
- ۶- موقعیکه قضات برگشتند دستها و پاهای زن آستان را بیست بستند.
- ۷- روی او الکل ریختند و پشتش را با کبریت شعله ور کردند.
- ۸- بعد روی پشتش وزنه های سنگین بستند و او را بالا کشیدند.
- ۹- سپس از نو روی نردبان خوابانند.
- ۱۰- آنگاه روی پشتش یک تخته سنگین پراز میخکهای نوک تیز بستند و از دستهای بسته او را تا سقف بالا کشیدند.
- ۱۱- بعد پاهای او را بستند و روی آنها یک وزنه بیست و پنج کیلویی آویزان کردند بطوریکه هر آن قلبش در شرف توقف کاسل بود.
- ۱۲- از نو زانوها و پاهایش را بطوری محکم بستند که خون از شست پاهایش سرازیر شد.
- ۱۳- قضات باینهم راضی نشدند و دستور دادند تا او را یکدفعه دیگر بگیره شکنجه ببندند.
- ۱۴- روز بعد برای چندسین بار شکنجه را آغاز کردند و باو گفتند تا رسیدن مرگ شکنجه خواهد شد.
- ۱۵- آنگاه از دستهایش او را آویزان کردند بطوریکه دیگر نمیتوانست نفس بکشد.
- ۱۶- بعد او را شلاق زدند.
- ۱۷- سپس بگیره بستند و مدت ۶ ساعت بهمان حال باقی گذاشتند.
- ۱۸- پس از آن بطور رقت باری او را با ترکه بمدت یک روز کتک زدند.
- ۱۹- روز دیگر شکنجه ها از نو آغاز شدند. او را از همه طرف محکم بستند و بمدت ۶ ساعت در گیره شکنجه عقوبت دادند.

(Woohner (W) «Echec au crime» p 42

- ۱- در جیبوتی یکی از مستعمرات فرانسه، مسلمانان دختر و پسری را که با یکدیگر رابطه دارند کور میکنند. سپس دستها و پاهای آنانرا بسته و در بیابان رها میکنند تا حیوانات آنها را بدرند.
- بقیه پاورقی در صفحه بعد

انسانی را عالیترین وسیله مبارزه علیه بزهکاری میدانستند و روز بروزم برسنگینی آنها میافزودند . اما علیرغم تمام این اقدامات ، نه تنها جرم از میان نرفت بلکه رویافزایش نهاد .

چرا بزهکاری از بین نرفت ؟

حال این سؤال پیش میآید که چرا با وجود اینهمه مجازاتهای وحشت انگیز و هولناک بزهکاری نه تنها نابود نشد بلکه توسعه نیز یافت ؟

میتوان جواب داد زیرا اکنون قانونگذار تمام هم خود را فقط برای تدوین قوانین مجازات مصروف کرده است و قاضی در موارد بیشمار قتل و دزدی و سوء قصد های اخلاقی و غیره تنها با اجرای این قوانین دلخوش بوده و بدون در نظر گرفتن شرایط و مقتضیات و بدون اندیشیدن بشخص مجرم و عواملی که او را احاطه کرده بودند ، بایک قضاوت خشک و بیجان یک ماده قانون را بر جرم واقع شده تطبیق داده و مجازات را در مورد مجرم حکم کرده است ، آنچه که در حقیقت میتوان گفت جنبه انتقاسی داشته نه اصلاحی . زیرا اگر قصد اصلاح بوده است اولاً آنچهان غیر انسانی با بزهکاران رفتار نمیکردند ، در ثانی مجرمی که باید تا پایان عمر در سلولی چون حیوانات بسربرد یا اعدام شود ، دیگر امکانی برایش موجود نیست تا بدانوسیله بتواند خود را اصلاح کند و از اعمال ضد اجتماعی بپرهیزد .

اصل مجازات که در واقع باز مانده دوران وحشیگری ها و نبردها و زدو خورد های میان افراد است و بصورت انتقام وجود داشته متأسفانه بتدریج جای خود را در قوانین باز کرده و بدبختانه تا زمان حال که دوران تمدنست ببقای خود ادامه

بقیه پاورقی از صفحه قبل

در ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۷ در جده، دختر جوانی بعلت رابطه داشتن با سردی سنگباران شد، و در مکه نیز دختر و پسری بهمین علت بچنین مجازاتی رسیدند .
سراجعه شود به :

داده است. این جای تأسف است که افکار وحشیان گذشته و حتی قبل از تاریخ در عصر حاضر، قرن تمدن و پیشرفت، هنوز هم اجرا شوند و انسانها بمانند حیوانات بد کار بمجازات برسند. اینسان عمل کردن که در حقیقت احترام گذاشتن به عقاید و آداب انسانهای اولیه است نشانه بی لیاقتی و عدم درایت بشر قرن بیستم میباشد که علیرغم تمدن مشعشعانه‌ای که بوجود آورده، هنوز از اینجهت تابع افکار انسانهای اعصار گذشته است. در این میان تنها فرقی که میان نحوه مجازات انسانهای اولیه و قرن حاضر وجود دارد آنستکه آنها شخصاً دست بانتقام میزدند درحالیکه در زمان حال قوانین این انتقامجویی را پیگیری میکنند. بنابراین دراصل هر دو یکیست فقط در صورت ظاهر تغییر کوچکی حاصل شده است.

اجرای قوانین مجازات که در واقع میتوان گفت هرگز صحیح نیست گاهی به جای کاهش جرائم باعث ازدیاد آنها شده است. چه بسا کسانی که واقعاً بیگناه بوده و میتوانستند انسانهای خوبی برای دیگران و اجتماع باشند ولی بیرحمانه احکامی درباره شان اجرا گردید که نه تنها وسیله تنبیه و تنبه نبود بلکه باعث شد که این افراد ولو برای گرفتن انتقام از بیعدالتیهای که درباره آنها انجام شده، بطرف جرمهای مجدد رانده شوند و حتی بزه‌های بزرگتری دست بزنند و بدین وسیله خود را فاسدتر، انسانها را ناراحت‌تر و اجتماع را آلوده تر کنند. ^۱ بهمین جهت - Stanciu و Laignel و Lavastine مینویسند نتیجه‌ای را که یک سرکوبی کورکورانه و بی مطالعه بیشتر

۱- مادر این مورد فقط بر بزهکار و اثبات بی گناهی او تکیه میکنیم و قصد نداریم ثابت کنیم که قوانین مجازات خود در بیشتر موارد از عوامل جرم‌زاینده و اجرای کورکورانه آنها که بنام عدالت صورت میگردد نه تنها مجرم را از جامعه طرد نمیکند بلکه خود باعث پیدایش مجرمین دیگر هم میشود - مثلاً اگر کسی سرپرستی خانواده‌ای را بعهده داشت و تنها نان‌آور حافظ عده کثیری بود ولی بوسیله عدالت بمجازات عمل نابخشودنی که مرتکب شده بود رسید، هیچکس نیست تا از قاضی سؤال کند پس تکلیف زن و بچه‌های او یا کسانی که تحت تکفل بودند چه میشود؟ ما در این حاشیه بطور اختصار جواب میدهم که احتمال زیاد میرود که برای ادامه زندگی دست بزهکاری بزنند. این موضوع خود بحث مفصلی است که امید است در آینده‌از آن بیشتر صحبت شود.

اوقات ببار میآورد تقویت عدم تعادلی است که این مجازات ادعای نابودیش را دارد^۱. امروزه بخوبی ثابت شده که خشونت و اجرای قوانین مجازات باعث ستیزه‌گری بیشتر بزهکاران میشود. هیچگاه و در هیچ زمان و مکانی، خشونت وسیله ارشاد نبوده است. اگر بخواسته‌های کودک‌کی توجه شود و از طریق عاقلانه مورد بررسی قرار گیرد محققاً نتایج مطلوبی بدست خواهد آمد در حالیکه پرخاشگری و ستیزه‌جویی او را بیشتر وحشی و متمرّد بار میآورد. بهمین نسبت کاملاً اثبات شده که هرگاه عقیده‌ای با متانت و استدلال برای کسی ابراز و تجزیه و تحلیل شود بر او نفوذ میکند و در افکارش بخوبی جایگزین میشود و حال آنکه اگر با پرخاشگری و زور توأم شود هیچگاه نتیجه مطلوب بدست نمیآید. اگر فردی در اثر ناچاری مرتکب عملی شود جامعه نباید با همان اسلحه بچنگ او برود. جواب ستیزه‌گری با خشونت غلط است. فحاشی را نباید با اهانت جواب داد این روشن نادرست و این رقابت غیر عاقلانه خطراتی پدید میآورد که غیر قابل جبرانست.

ژرژ ویدال Georges vidal بوسیله آمارهائی که از بزهکاری در فرانسه بدست آورد اثبات کرد که رقم جرائم در این کشور پس از اجرای مجازاتهای بسیا سنگین، شدیداً افزایش یافت، در حالیکه پس از اجرای «آزادی مشروط» بطور قابل ملاحظه‌ای کاهش پیدا کرد^۲. بهمین جهت است که الن کی Ellen key استاد تعلیم تربیت در مورد سیاست کیفری مینویسد^۳:

« نرمنش و سلایمت بمراتب با ارزشتر از خشونت و شدت عمل است » .

استب و الکساندر Staud و Alexander نیز معتقدند که شکنجه و مجازات، قدرر های اخلاقی مجرمین را تضعیف میکنند در حالیکه نیکی و خوش رفتاری باعه افزایش قدرت خودداری آنان از دست زدن باعمال تبهکارانه میشوند^۴. بعلت ب

۱- «Precis de criminologie» p 239

۲- Laignel lavastine et Stanciu . Ouv. Cit. p 136

۳- Ibid - p 136

۴- «Le Criminel et ses juges» p 69

تأثیر بودن مجازات‌ها در اصلاح و ارشاد بزهکاران است که موریس پاتن (Maurice patin) رئیس اولین کنگره جامعه بین‌المللی پیشگیری جنایی و رئیس دیوان تمیز در هنگام افتتاح این کنگره گفت^۱ :

- اگر مایلیم جرم از میان برود ، باید کار دیگری جز مجازات وشکنجه کردن بد کاران در پیش گیریم^۲ .

دنی زاو Denis zabo در همین مورد مینویسد که کشورهای غربی بالاتفاق در اثر تجاب خود باین نتیجه رسیده‌اند که مجازات بتنهائی قادر بحفظ اجتماع علیه بزهکاران نیست و این عامل نمیتواند صیانت آنرا در برابر تعرض آنان تضمین نماید^۳ .

آنچه را که امروز کشورهای غربی در اثر تجارب خود در مورد عدم تأثیر مجازات در باره مجرمین بدست آورده‌اند سالها پیش از این ، جرم شناس بزرگ ایتالیائی آریکوفری (Enrico Ferri) در کتاب جامعه شناسی کیفری خود گفته بود^۴ و تشکیل دهندگان کنگره بین‌المللی حقوق جزا که در سال ۱۹۲۶ در بروکسل افتتاح شد بآن رسیدند^۵ ، ولی گوش شنوائی نبود تا بحقایق توجه کند .

امروز محققین و جرم شناسان باین نتیجه رسیده‌اند که حتی مجازات مرگ هم بهیچوجه ارعاب کننده نیست . در واقع مجازاتهای سنگین و تنبیهات خشن تنها بر افراد عادی میتوانند تأثیر بیخشنند و باعث ترس و وحشت آنان شوند درحالیکه باید دانست که این افراد بدون آنکه احتیاج و نیازی بترسیده شدن داشته باشند هیچگاه مرتکب اعمال بزهکارانه نمیشوند . بنابراین اجرای چنین مجازاتهایی برای ایجاد

۱- این کنگره در سال ۱۹۰۹ در یونسکو با حضور بیست و نه نماینده از کشورهای مختلف جهان افتتاح شد .

۲- Stanciu (V. V) «La criminalité à paris» p 236

۳- Szabo «La criminologie» p 446

۴- Ferri «La sociologie Criminelle» p 235

۵- Laignel lavestine et Stanciu. Ouv. Cit. p 136

خوف و وا همه در نهاد کسانی است که گرایش بزهکاری دارند یا قبلاً در دام تبه کاری گرفتار شده‌اند که در این صورت هم باید گفت که اجرای مجازات درباره آنان کاملاً فاقد تأثیر است.

شدن گلوک Sheldon Glueck جرم‌شناس مشهور دانشگاه هاروارد برای اثبات این امر مینویسد که پسر دفتردار زندان معروف سینگ سینگ بعثت جنایتی که مرتکب شده بود با صندلی الکتریکی اعدام شد. در همین زندان مجرمین جیب زنی که تکرار کننده جرم بودند محکوم با اعدام بوسیله صندلی الکتریکی شدند. مجریان امر برای آنکه مجازات مرگ بیشتر در اذهان اثر بیخشد و ارباب و ترس بیشتری ایجاد کند تصمیم گرفتند که مراسم اعدام در محل عمومی انجام شود. در موقع اجرای مراسم اعدام، جیب زنهای دیگری که آزاد بودند بدون آن که وا همه و خوفی از مرگ داشته باشند و یا درس عبرتی از آنچه که میگذرد بگیرند با استفاده از تراکم جمعیت بجیب زنی پرداختند و بشغل خود ادامه دادند. گلوک میافزاید که نتیجه ارباب کننده مجازات مرگ این بود، بنابراین زمانی که حتی مرگ هم نمیتواند باعث شود که افراد از دست زدن به بزهکاری خودداری ورزند واقعاً چه نتیجه‌ای از سایر مجازاتهایی که کم اهمیت تر و نرمترند می‌توان گرفت^۱.

عدالت باید بزهکار را بشناسد

اگر حالات مجرمین را که هیچیک بهم شباهتی ندارند مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که آنها خود قربانیانی بیش نیستند. در واقع هیچکس مایل بارتکاب جرم بالاخص خونریزی و قتل نیست. بنابراین اگر کسی مرتکب آدم کشی میشود باید دید چه عواملی او را بطرف این عمل غیر انسانی رانده است؟ آیا چه علتی سبب شده که فردی دست بخون هم‌نوع خود بیالاید؟ آیا این واقعاً صحیح است

که چشمها را به بندیم و با اعترافی که از زبان او میگیریم سند محکومیت را بدستش بدهیم تا بدینوسیله بنام عدالت انتقامجویی کرده باشیم ؟ آیا مجازات کردن مجرم درمان دردهای اجتماعی است و شکنجه بزهکار باعث نابودی بزهکاریست ؟ همان طور که سن توماس داکن میگوید باید مجرمین را شفادادنه توبه^۱ و بدنباله همین عقیده است که بریسودو وارویل (Brissot de warville) میگوید مجرم یک مریض است یا یک نادان بهمین جهت باید او را شفاداد، آموخت و نباید او را خفه کرد.^۲ ریشارد Richard مینویسد فراموش شده که بزهکاران سیکرب نیستند بلکه انسانند و جرم تنها عیب برخی افراد استثنائی نیست بلکه تهدیدی اخلاقی است که بر رفتار آزاد همه مردم سنگینی خود را تحمیل میکند^۳ و بنجامن کارپمن (Benjamin karpman) در همین زمینه ضمن حمله به مجازات و همچنین عدم توجهی که بشخصیت بزهکاران میشود مینویسد که برای در اختیار گرفتن سرنوشت مجرمین، زندانی کردن و سایر مجازاتهای دیگر نمیتوانند روشهای مناسبی باشند بلکه باید آنها را از نظر جسمانی مانند بیماران تحت معالجه قرارداد.

این عاقلانه نیست که این افراد را بعلت رفتاری که از حوزه قدرتشان خارج بوده است مجازات کرد. این عمل بمانند آنست که فردی بیهانه آنکه بعلت گرفتگی بینی از راه دهان تنفس میکند تحت شکنجه و مجازات قرار گیرد .

مدافعیین خیلی مترقی بررسی های بیماری روانی (روانشناسی مرضی) و جرم-شناسی امیدوارند شاهد آن باشند که حافظ و زندانبان جای خود را به پرستار بدهند و قضای کرسی خود را بروانپزشک و اگذار کنند زیرا در این مرحله کلیه کوششها صرف پرستاری و شفا دادن فرد میشود نه خشنودی از مجازات کردن. در چنین موقعی

۱- Laignel - Lavastine et Stanciu - onv. cit . p 137

۲- Levy - Bruhl (H) «Problemes de la Sociologie criminelle» p 260

۳- Richard. Ouv cit p 101

است که میتوان امیدوار شد که بزهکاری اگر کاملاً نابود نشود لااقل کاهش خواهد یافت^۱.

محکوم کردن یک مجرم بدون در نظر گرفتن سوابق و شخصیت او و اثرات اجتماعی که تحمل نموده است صحیح نیست و قاضی نباید فقط بجرم ارتكابی نظر بدوزد و عوامل روانی، جسمانی اجتماعی بزهکار را فراموش کند. او باید بداند که از یک انسان عادی بزهکار ساخته است پی برد و سعی نماید تا بهمه آنها معرفت کامل حاصل کند و گرنه حکمی را که صادر خواهد کرد عدالت نخواهد بود بلکه ظلم است. بهمین دلیل امروز در کشورهای پیشرفته عوامل اجتماعی جرم مورد نظر قاضی است و معمولاً از تحقیقات و نظریات جرم شناسان استفاده میشود و بدین نحو فقط عمل ارتكابی نیست که مورد رسیدگی قرار میگیرد تا هرچه زودتر مجرم گرفتار مجازات شود، بلکه توجه خاص بشخصیت او نیز هست. بهمین جهت جرم شناسانی چون Levasseur و Jambu - merlin و Stefani می نویسند: «این غیر منطقی خواهد بود که فردی مورد مجازات قرار گیرد بدون آنکه از خصوصیات و علل جرمش وقوف کامل حاصل شود»^۲

موضوع جرم و مجازات و مجرم بمنزله میکرب، بیمارستان و مریض است. اگر میکرب یا اپیدمی در اجتماع موجود باشد باید در شناختن آن کوشش بعمل آورد تا بتوان وسایل نابودیش را فراهم کرد. راه مبارزه با این میکرب ساختن بیمارستان نیست بلکه جستجو کردن آنست و گرنه در صورتیکه میکرب موجود باشد صدها بیمارستان هم که ساخته شود بازسبب بیمار بطرف بیمارستان سرازیر خواهد بود زیرا بوجود آورنده بیماری نابود نشده است. بهمین دلیل دکتر ریس (Dr. R. Rees) مدیر فدراسیون جهانی بهداشت میگوید^۳ که اگر ما بلیم اجتماع را حفظ کنیم و به

۱- Sutherland - «Principes de criminologie» p 326

۲- «Criminologie et Science penitentiaire» p3

۳- O. N. U «Considérations fondamentales pour l'elaboration d'une politique de la delinquance juvénile» p 107

انسانها کمک نمائیم لازم است که تا حدود امکان بعزل و مقتضیاتی که رفتارهای ناهنجار اجتماعی را ایجاد کرده اند پی ببریم

مصلحین و مال اندیشانی که جسورانه علیه اعمال مجازاتهای غیر انسانی قیام کردند و اجرای آنها را نادرست قلمداد نمودند و درزمینه روش پیشگیری و درمان پیشنهادهای عاقلانه دادند گفته هایشان اثری نداشت همانطور که در زمان حال هم در برخی از کشورها گوش شنوایی نیست، زیرا پیشرفت فکری هنوز آنچنان حاصل نشده تا بتوان واقع بینانه تر حقایق را در نظر گرفت.

هنوز دانشمندان حقوق جزاء، قانونگذاران و حتی قضات که در کار خود خشک و بی گذشت هستند بچیزی جز مجازات نمی اندیشند بهمین جهت گمپلویچ (Gumpłowicz) آلمانی بقانونگذاران که بنظر او فقط در جستجوی پیدا کردن مجازات های سنگینند سفارش میکند که بالاخره حقیقت را به بینند و چشمان خود را در برابر واقعیتها باز کنند.

او معتقد است که قانونگذاران مجازاتها را علیه جرائم تدوین میکنند ولی در حقیقت این بدان سبب است که بتوانند کسی را مقصر قلمداد نمایند تا بدینوسیله خود را تسکین دهند^۱.

آنا تول فرانس داشتن چنین فکری را که عدالت باید مقصرین را مورد عقوبت و شکنجه قرار دهد یک نوع وحشیگری انسانهای اولیه بشمار میآورد^۲. به پیروی از ایده آنا تول فرانس است که باید اظهار کرد که متأسفانه عدالت برای از بین بردن سرفتها، سوء قصدها، آدمکشیها، هیچ راهی بهتر از تقلید کردن از آنها نیافته است استانسجوولگنل لاواستین برای نشان دادن رفتارهای خشونت آمیز در قبال مجرمین بذکر مثالی از یک محاکمه در پاریس میپردازد و مینویسند که در این محاکمه دادستان در حالیکه با عصبانیت هرچه تمامتر از جای خود بلند میشد و

۱- Giell (J) «Le criminalité Juvénile en tant que phénomène économique et social» p84

۲- Laignel - Lavast'ne et Stanciu Ouv. Cit. 137

سرخ‌شدیدی از لباس قرمز او به پیشانی‌ش صعود می‌کرد با فریاد به هیئت قضاات گفت: « من از دادگاه محترم درخواست می‌کنم تا مجازاتی بیرحمانه و شدید علیه

این مهاجمین بیست ساله وحشی و دد صفت تصویب کند »^۱

این همان روشی است که هنوز دادستانها در ایران بکار می‌بندند زیرا بمحض آنکه محاکمه‌ای شروع میشود بنام اجرای عدالت و حفظ نظم اجتماع انگشت روی شدیدترین ماده مجازات می‌گذارند و مصرأً از دادگاهها تقاضای تصویب آنرا میکند در حالیکه یا بهیچوجه وقوفی از جریان زندگانی بزهدار ندارند و یا در صورت اطلاع زحمت توجه و دقت و تکیه کردن بر آنرا بخود راه نمیدهند. هدف آنان فقط تصویب رساندن مجازات، آنهم شدیدترین نوع آن، برای توبه دادن یا نابود کردن مجرم است و آنچه که مطمح نظرشان نیست شخصیت بزهدار و شفا دادن اوست.

در حالیکه همانطور که لویی هوگنی (Louis Hugueney) می‌نویسد برای مبارزه با جرم نباید باسلحه‌ای که علیه حیوانات بکار می‌رود متوسل شد. قبل از آنکه مجرم مخصوصاً مجرم خرد سال مورد مجازات قرار گیرد اجتماع باید وجدان خود را حکم قرار دهد و از خود بپرسد که آیا او ازعهده کلیه وظایفی که نسبت به بزهدار داشته برآمده است؟^۲

این یک واقعیت است که انسان درحد حیوان نیست که مستحق همان مجازاتی باشد که درباره حیوان صورت می‌گیرد. ازطرفی چگونه ممکنست کسی مورد مجازات قرار گیرد در حالی که اجتماع وظایفی را که نسبت باو داشته انجام نداده است؟ اگر کسی از فرط فقر و بیکاری و داشتن چند سرعائله دست بدزدی زد مستحق مجازات است؟ آیا اجتماع وظیفه‌اش را نسبت باو انجام داده است؟ آیا کودکی که شبانه روز مورد ضرب و شتم و تنبیهات بدنی پدر و مادر خشن و پرخاشگر قرار دارد و بدان سبب خانه و کاشانه را رها میکند تا با اجتماع پناه بیاورد ولی اجتماع احساس مسئولیت

۱- Ibid. p 137

۲- Phillippon (O) «La Jeunesse coupable vous accuse» préface

نمیکنند و با تمام قوا از پذیرفتن او سرباز میزنند و وظیفه خود را در قبال کودک انجام نمیدهد و بلکه بجای پناه دادن، او را بیشتر در تارو پود عوامل جرم زایش اسیر میکند تا از او یک بزهکار بیافریند مقصر است؟ آیا باید مجازات شود؟ شلاق بخورد؟ شکنجه و آزار شود؟ آیا این صحیح است که تا زمانی که فردی سعی کند و با تمام قوا و قدرت خود بکوشد تا در برابر وسوسه‌ها، ناملایمات، حوادث مغلوب نشود و سر تسلیم فرود نیاورد تا بطرف جرمی رانده نشود، اجتماع کوچکترین احساس مسئولیتی در قبال او نکند ولی همینکه کاسه صبرش لبریز شد و دست بارتکاب جرم زد و جدان اجتماع بیدار شود و با اسلحه قوانین جزا بمبارزه او برود و چوبه دار را آماده کند یا درهای بزرگ زندان را بروی او بگشاید؟ در واقع همانطور که آنسل (M. Ancel) مینویسد اجتماع بطور دلخواه و مستبدانه بدون آنکه حقوق انسانی را رعایت کند از موجود مطرودی بنام بزهکار انتقام میگیرد.^۱

علیه اینگونه رفتارهای نادرست است که دانشمندان جرم شناس قیام کرده و کوشیدند تا واقعیات را برملا کنند. از جمله آنریکوفری (Enrico Ferri) در مجله بین‌المللی جامعه شناسی نوشت: مدت چهل سال است که اثبات میکنم و میگویم که تدابیر لازم علیه عللی که انسانها را وادار بارتکاب جرم میکنند نه دهم خارج از قوانین جزا میباشد. چاره و درمان در قوانین مدنی، در قراردادهای اقتصادی، در تشکیلات آموزشی و تربیتی، در تمام امور زندگانی اجتماعی است که باعث نابودی یا کاستن علل بزهکاریند.^۲

علیه همین عادت به مجازات کردن و بواقعیات بی توجهی کردن است که کتله (Quetelet) بلژیکی نیز قیام کرده بود. برحسب او نیز مجازاتها نمیتوانند نظام اجتماعی را برقرار کنند. بهترین راه مبارزه، یافتن علل اساسی ناراحتی‌ها و

۱- Ancel (W) « Le point de vue des doctrines de la défense Sociale nouvelle » p 23

۲- Gield. Ouv. Cit. p 235

بدیهاست که با از بین بردن یا تخفیف دادن آنها جرائم نابود یا کم خواهند شد .
کنله میگوید :

« من مخصوصاً علیه این عادت‌ی که عمیقاً ریشه دوانده ، علیه این افکار باطلی که تا این حد همه گیر شده است قیام میکنم زیرا بجای جستجو کردن علل جرم و نابود کردن آنها یا لاقط بوسیله اقدامات لازم در حد امکان در تضعیف آنها کوشیدن ، تصور میشود که برای درمان بی نظمی اجتماعی راه دیگری جز افزون و توسعه دادن مجازاتها و تنبیهات نیست»^۱ .

باتوجه بانچه که تاکنون ذکر شد این نتیجه حاصل میشود که برای ریشه کن کردن جرم نباید افرادی را که در دام بزهکاری میافتند مورد مجازات قرارداد زیرا خود آنها قربانیند بدین جهت واقعاً بی گناهند . بانتظار نشستن تاجرم واقع شود و آنگاه با اساجه قانون جزا بمبارزه آن رفتن در واقع مبارزه علیه جرم نیست بلکه علیه بیگناهی بنام بزهکار است که تحت شرایط نامطلوبی دست به بزهکاری زده است . در حقیقت مجرم بیماری بیش نیست که جرم تظاهری از نشانه‌های مرض اوست . اجتماع وظیفه دارد که او را بوسیله متخصصین شفا دهد نه اینکه او را در اختیار قاضی بگذارد تا بمجازات برساند . بنابراین وقت آن رسیده است که بفرشته عدالت توصیه شود تا شمشیر بران و تهدید کننده خود را بزمین بیفکند و چشمان بسته خود را باز کند و وضع و حال و شخصیت بیگناهان را بیشتر مورد توجه قرار دهد تا بجای اجرای عدالت مرتکب ظلم و بیدادگری نشود . بهمین جهت جرم شناسانی مانند فان هامل (Van Hamel) معتقدند که اگر تاکنون انسانها بودند که میبایستی عدالت را به شناسند ، حال وقت آن رسیده است که عدالت انسانها را بشناسد^۲ .

برای اثبات بیگناهی بزهکاران بی‌مناسبت نیست که بذکر چند مثال پردازیم
چند سال قبل طفل هفت ساله‌ای در تهران گم شد که سروصدای فراوانی ایجاد

۱- Physique sociale pp 8-9

۲- Laignel- Lavastine et Stanciu. Ouv. Cit. p 243

کرد. داستان بدین‌قرار بود که پسر بچه چهارده‌ساله‌ای بنام سیروس که همیشه بزور و عنف مورد تجاوز چهار چاقوکش قرار میگرفت تصمیم بانقمام میگیرد ولی چون قادر بانجام عملی علیه چهار تبه‌کار نمیباشد با زیرکی و هوشمندی هرچه تمام‌تر برادرزاده یکی از آن چهار نفر را بدام میکشد و باخارج کردن او از شهر بهمان طریقی که مورد تجاوز قرار گرفته بود با کودک هفت ساله بازور و عنف عمل جنسی انجام میدهد. سپس طبق نقشه‌ای که داشته او را میکشد و درچاهی میاندازد و پس از چند روز در تحقیقات پلیس، چهار نفر فوق‌الذکر را مجرمین اصلی قلمداد میکند و با ساختن یک داستان جعلی ولی کاملاً زیرکانه در افکار عمومی آشوبی بوجود میآورد و مردم را علیه متهمین می‌شوراند بطوریکه نفرت و انزجاری که در آن‌زمان علیه افراد مزبور بوجود آمد بی سابقه بود. البته بعد قضیه کاملاً کشف شد.

غرض از ذکر این موضوع آن بود که آیا سیروس چهارده‌ساله که شبانه‌روز مورد تجاوز قرار داشت و چندین نفر بزور با او عمل جنسی انجام میدادند یک قائل است؟ آیا میتوان ماده قانون مجازات را با جرم او مطابقت داد و او را محکوم کرد؟ محققاً جواب منفی است زیرا سیروس مقصر نیست. باید ابتدا دید چرا او بطرف چنین جرمی رانده شده است و چه عاملی باعث شده که مرتکب تجاوز و قتل شود؟

موضوع کاملاً روشن است و میدانیم که حس انتقام و نفرت از متجاوزین محرک او در این قتل بوده‌اند. در اینجا هنوز دو موضوع قابل توجهند یکی آنکه چه عواملی باعث شده‌اند که سیروس چهارده ساله بیگناه در دام چهار چاقوکش بیفتد؟ بی‌قیدی و بی‌خیالی پدر و مادر؟ یتیمی و بی‌سرپرستی؟ خشونت و سرزنش والدین یا اقوام در منزل که محرک او در خارج شدن از آن بوده است؟ نزاع و مشاجره دائمی بین والدین؟ قساوت و تنبیهات بدنی توسط پدر و مادر؟ وضع نامطلوب اقتصادی؟ خست پدر و احتیاج بیول؟ کمبود محبت؟ افراط محبت نسبت بدیگران و بی‌توجهی نسبت با او؟ زیادی بچه در خانواده و فقدان عاطفی؟ وضع رقت بار مسکن؟ بازی در کوچه ...

بهرحال سیروس محققاً یک قربانی بوده که با در دام افتادن و مورد تجاوز قرار گرفتن بیشتر قربانی شده است درحالی که در طول این مدت اجتماع کوچکترین مسئولیتی نسبت باین قربانی حس نکرده و وجدانش کاملاً آسوده و آرام بوده است. اما راجع بچهار بدکار فوق: این موضوع نیز در خور تفحص و تعمق است آیا آن چهار نفر هم بنوبه خود مقصرند یا نه؟ آیا میتوان آنها را محکوم کرد یا نه؟ سئوالی که برای ما پیش میآید آنست که از کجا معلوم که هر یک از چهار نفر فوق، خود در سنین خردسالی قربانی تجاوز کس دیگری نبوده است؟ از کجا معلوم که هر کدام از آنها در شرایطی نظیر سیروس قرار نداشته است؟ اگر شرح حال آنها را بدانیم محققاً بحقایقی بر خواهیم خورد که رأی ما را نسبت بانها تغییر خواهد داد.

مسأله‌ای که مطرح میشود آنستکه پس مقصر کیست؟

قبل از اینکه باین سئوال جواب داده شود لازمست اشاره شود که نظیر جنایت فوق بارها در کشور ما روی داده ولی همیشه وجدان اجتماع پس از ارتکاب عمل بیدار شده است.

چند سال قبل در اصفهان پسر بچه دیگری مثل سیروس مورد تجاوز عده‌ای قرار گرفت که با عکسی که در حین عمل از او گرفتند او را همیشه مجبور بسکوت و پذیرفتن اعمال جنسی خود میکردند این پسر بچه ایندفعه عامل اصلی را مورد هدف قرارداد و با کشتن او و دفن جسدهش در باغچه منزل خود از او انتقام گرفت. چند سال قبل در تهران پسر بچه‌ای شکم کارگری را پاره کرد. و سه نفر دیگر بدونفر بلیط فروش خردسال تجاوز کردند و آنها را کشتند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که بمثالی در زمینه دیگر اشاره شود:

دو سال قبل در شهر تهران واقعه فجیعی رخ داد که باعث تألم و تأثر شدید همه مردم شد و احساسات عموم را بیشتر از سایر فجایع جریحه‌دار کرد. حادثه بوسیله یک نامادری صورت گرفته بود که با فرو کردن چهارده قطعه سوزن ببدن

دو کودک قصد جان آنها را توأم با شکنجه روزانه کرده بود . در همان موقع خانم و کیلی در مجلس شورای ملی اظهار داشت که باید این زن قسی‌القلب و جنایتکار را با چنگک و دندان تکه تکه کرد یا لاقط بهمان طریقی که بچه‌ها را شکنجه داده او را بقتل رسانید .

البته این خانم و کیلی تحت تأثیر احساسات چنین مجازات‌هایی را پیشنهاد کرده بود ولی ضمن آنکه عمل غیرانسانی آن زن برهیچکس پوشیده نیست آیا واقعاً باید او را مقصر دانست و مجرم قلمداد کرد ؟ آیا حقیقتاً اوستحق مجازاتست ؟ آیا در واقع او یک بزهدار است یا اینکه او هم بنوبه خود یک قربانی میباشد ؟ آیا ما میدانیم که او در دوران زندگانش تا لحظه جنایت چه رنج‌هایی را تحمل کرده ، چه محرومیت‌هایی داشته و تحت تأثیر چه عواملی قرار گرفته که از او یک آنچنان انسانی قسی‌القلب و جانی بوجود آمده است ؟

اگر از کوچکی مورد ضرب و شتم قرار گرفته ، اگر او هم در چنگال یک نامادری دیگر گرفتار بوده که آن نامادری هم بنوبه خودش قربانی هوسهای مردچند زن‌های بوده ، اگر قوم و خویش ، پدر و مادر ، برادر و خواهر او را مورد سرزنش و طعن و لعن قرار میدادند ، اگر حسرت چیزهای بسیار پیش پا افتاده و ناچیز را می-کشیده و در برابر چشمانش دیگران بخوبی از آنها برخوردار بوده‌اند اگر هیچگاه بنا چیزترین خواسته‌هایش دست نیافته اگر همیشه با دعوا و نزاع و جنگ و جدال خانوادگی روبرو بوده اگر بوسیله پدر و مادر بمردی بعنوان همسر توسط مهر و تشریفات عروسی فروخته شده اگر بدون عشق و بدون شناختن مردی که با او باید یک عمر سر کند و شریک زندگی باشد مجبور بازدواج بوده ، اگر بدون یارداشتن بانکه حتی قبل از شب زفاف نگاهی بشوهر آینده‌اش بیندازد با کتک و فحش و ناسزا بحجله فرستاده شده اگر پس از عروسی هم بجای نوازش جز خشونت و قساوت از شوهر چیزی ندیده . . در این صورت باز هم میتوانیم بگوئیم که این زن قاتل است ؟ و چون بیرحمانه کمر بقتل دو طفل بیگناه بی دفاع بسته ، پس باید او را نابود کرد ؟

محققاً جواب منفی است ، زیرا این چنین زنی خود یک قربانی است ، بنابر این اگر او را بکشیم و قانون مجازات را ستمگرانه همانطور که تاکنون رسم بوده در موردش اجرا کنیم اجتماع بازهم جنایتکاران دیگری را که شاید بمراتب بیرحم‌تر باشند معرفی خواهد کرد .

برای اثبات بیشتر بیگناهی بزهکاران ، بالاخص مجرمین جوان بذكر مثال دیگری که قتل دختر بچه سه‌له‌ای بدست خواهر ناتنی‌اش میباشد مبادرت میکنیم در روز هفتم فروردین ماه امسال دختر پانزده ساله‌ای که پدر و مادرش یازده سال بود ازهم جدا شده بودند و او در نزد مادرش زندگی میکرد بمنزل پدرش می‌روید و خواهر ناتنی سه‌ساله‌اش را بعنوان گردش از منزل بیرون میبرد ولی یکسره بحمام می‌رود و با ریختن دو سطل آب جوش بر سر کودک و بعد با فشردن در زیر پا او را بطرز رقت باری میکشد .

بی‌مناسبت نیست که قبل ازهر گونه بحث در این زمینه بگفته‌های مادر کودک مقتول در مورد یکی از ناپسریهایش اشاره کنیم :

او میگفت : « شیرین (طفل سه ساله مقتول) با چشمان آبی و درشتش خوشگل‌ترین بچه‌هایم بود . یک روز شوهرم درحالی که شیرین را روی زانوهایش نشانده و از چشمانش تعریف میکرد اکبر پسر بزرگش (برادر قاتل) عصبانی میشود و میگوید « :

« این قدر از این بچه تعریف نکنید وگرنه او را میکشم و چشمهایش را با اسید کور میکنم » و این کاری بود که بالاخره خواهر او انجام داد .

از گفتار اکبر که تاحدی بیان‌کننده افکار خواهرش بوده است به بسیاری از حقایق میتوان پی‌برد . از همه مهمتر توفان غم و محنی است که در نهاد او موج می‌زند و کینه و حسد و انزجاری است که شعله میکشد زیرا خوشبختی را از آن موجودی می‌بیند که در حقیقت مبیایست از آن او باشد ولی بعلت جدائی پدر و مادر از آن محروم شده است . ضمن آنکه در برابر دیدگانش آنچنان تبعیض کشنده‌ای نیز وجود دارد ،

زیرا پدر کلیه احساسات و عواطف خود را نثار یک طفل سه ساله می کند و کوچکترین توجهی با و سایر برادرانش که در بدر و سرگردان شده و از جدائی او با مادرشان رنج میبرند ندارد .

بی توجهی ، کمبود عاطفی ، تبعیض عواملی هستند که سنگین ترین ضربات روانی را وارد میاورند ، بزرگترین اثرشان ایجاد حس حسادت ، کینه و نفرت است که کم کم رشد میکنند و توسعه می یابند و حتی انتقام را بوجود میاورند که اگر شرایط مساعدی بآن کمک کنند حوادثی آنچنان ناگوار بار خواهند آورد .

گو (M. Gueneau) میگوید مجرم جوان بدون شک در کودکی از نقطه نظر عاطفی دچار محرومیت بوده است .^۱

زمانی که تنها فقدان محبت بوجود آورنده گرایشهای جرم زا در جوانی باشد محقق است که وجود تبعیض بر تشدید این استعداد میافزاید ، بالاخص چنانچه باین فقدان عاطفی و تبعیض عوامل دیگری مانند جدائی پدر و مادر ، وضع بدمالی مشکلات اجتماعی ... افزوده شوند . در این مرحله است که جرمی آنچنان که ذکر شد اتفاق می افتد .

مقصر کیست ؟

اینجاست که جواب سئوالی که مطرح شده بود پس مقصر کیست ؟ داده می شود . مقصر اجتماع و عوامل اجتماع میباشد^۲ .

مراجعه شود به: «Comment ils deviennent delinquants» (R) Mucchielli - ۱

A - Di Tullio «A propos de la dynamique des délits des mineurs»

p. 188

B- Chazal (J) «Études de criminologie juvénile p 41

C - Seelig «Traité de criminologie» p 10

D - Greeff «Introduction à la criminologie» p 41

E - Resten «caractérologie du criminel» p 41

۲- مراجعه شود به :

A- Corre «Le crime et Suicide» p 293

B - Maxwell «le concept social du crime et son evolution» pp 24-26

C - Seelig. ouv cit pp 6-7-8-9

D -Greeff. Ouv. cit p 293

E - Locard «Lutte contre Le crime» pp 114 et S

دکتر لا کاسانی Dr. Lcassagne میگوید این اجتماع است که نگون بختی فرد را پدید میآورد و او را بطرف اعمال بزهکارانه میراند. بهمین جهت اجتماع و تمام مردم آن جز بزهکاران گناهکارند. محیط اجتماعی مایع پرورش دهنده جنایت است بنابراین اجرای قوانین مجازات برای محیطی که جرم زاست چه تأثیری دارد؟ زیرا بهمان نسبت که عوامل زیاد و قوی باشند جرائم بیشتر و شدیدتر خواهند بود و به نسبتی که تعدادی از مجرمین بمجازات برسند عدهای دیگر آفریده میشوند. پس همانطور که Prins گفته است برای دردهای اجتماعی داروهای اجتماعی لازمست. کشیدن علف هرزه از زمینی که خاکش مستعد رویاندن علف هرزه است بیفایده می باشد باید خاک آن زمین را عوض کرد و عواملی را که در آن زمین بروئیدن علف هرزه کمک میکنند از بین برد. بدین طریق است که دیگر علف هرزه ای روئیده نخواهد شد و گرنه هراقدام دیگری جز آن مفید نخواهد بود.

به عبارت دیگر جرم مانند سرطانست که غده های آن جنایتکارانند. عمل و خارج کردن یک غده هیچگاه به نابودی سرطان کمک نخواهد کرد زیرا سرطان همچنان در بدن وجود دارد و رشد میکند و دیریا زود مجدداً ظاهر خواهد شد. بدین جهت برای نابودی غدد و جلوگیری از بروز غده های دیگر باید ریشه اصل را جستجو کرد و با نابودی آن بیمار را نجات داد. بهمین دلیل که برای جلوگیری از اسر کلاهبرداری برسنگینی مجازات افزوده میشود و بجای از بین بردن عوامل جرم در پی نابودی مجرم برسیایند باید گفت که اینگونه مبارزه کاملاً سطحی است و تأثیری در انهدام جرائم و حتی کاستن آنها ندارد. زیرا با تدوین چنین قانونی در حقیقت برای تغییر صورت جرم اقدام شده است نه برای ریشه کن کردن آن.

فردی که تحت شرایط اجتماعی و عوامل جرم زا با سر کلاهبرداری سپردازد وجود چنین مجازاتی تنها خواهد توانست که در نوع بزهکاری او تغییر حاصل کند یعنی او از دست زدن بکلاهبرداری خودداری میکند ولی مرتکب جرائم دیگر میشود

زیرا مبارزه علیه عوامل جرم صورت نگرفته بلکه علیه نوع جرم انجام شده است. از طرفی هر جرمی دارای عواملی مخصوص بخود است که اگر اقدامی برای نابودی آنها از طریق عاقلانه صورت نگیرد همچنان بدوام و توسعه خود ادامه خواهند داد بنا بر این برای مبارزه با جرم باید عواملی را که در ایجاد آن مؤثرند از بین برد. برای حفظ جامعه و افراد علیه بیماری وبا باید با عناصری که آنها بوجود می آورند مبارزه کرد و گرنه بیمارها را کشتن برای آنکه بتوان افراد را از گزند مصون نگهداشت غلط است و راهی ناصواب و نادرست. این همان اشتباهی است که برای برخی در مورد تشدید قوانین مجازات علیه ازدیاد جرائم یک زمان پیش میاید زیرا با اعتقاد به آنکه سنگینی مجازات باعث کاهش بزهکاری است بر شدت آن میافزایند در حالی که محقق است که این افزونی بزهکاری با شدت قانون مجازات تقلیل نمی یابد بلکه خود بخود پس از مدتی بدون آنکه مجازات تأثیری داشته باشد کاهش خواهد یافت. زیرا عواملی که در بروز جرائم و افزایش آنها مؤثر بودند پس از مدتی از میان میروند. مثلاً اگر بحران اقتصادی ایجاد شود خواهی نخواهی تضییقات و فقر مادی باعث افزایش جرائم علیه مالکیت میشود که پس از رفع بحران اینگونه جرائم نیز بشدت تقلیل می یابند در حالیکه قانونگذاران تصور میکنند که این اثر معجزه آسای قانون مجازات بوده که چنین کاهش را ایجاد کرده است.

در همین مورد است که اتریکوفری می نویسد: « تاکنون بهترین تدبیر برای از بین بردن جرائم وضع قوانین مجازات بوده است در حالی که این قوانین بهیچوجه تأثیری را که بآنها نسبت میدهند ندارند زیرا افزایش یا کاسته شدن جرائم بخاطر مجموعه عللی است که هیچگونه رابطه ای با این مجازاتهای که اینقدر براحتمی قانون- گزاران وضع و تصویب می کنند و قضات و زندانبانها آنها را بمرحله اجرا در میآورند ندارند. برای از بین بردن جنایت در حدی که ممکن است یا لااقل برای جلوگیری از توسعه آن روی محیط اجتماعی است که باید اثر گذاشت. بنا بر این برای نابودی

جرم و مبارزه علیه آن باید برضد علل اجتماعی قیام کرد^۱.

امروزه جرم‌شناسان و دانشمندان این علم معتقدند که مبارزه با جرم و عوامل آن بهتر از وضع قوانین خشن کیفری است. از جمله ماگنال (magнал) میگوید که همانطور که از نقطه نظر سلامت پیشگیری بهتر از شفادادن است، جلوگیری از بزهکاری نیز بهتر از مجازات کردن میباشد. بهمین جهت لازمست که برای یافتن علل جرائم اقدامات ضروری انجام شود^۲.

بنابراین نتیجه‌ای که از کلیه این گفتار بدست میآید آنست که هر قدر قوانین با خشونت بیشتر و مجازاتها بیرحمانه تر اجرا شوند باز نمیتوانند در منکوب کردن جرائم موفق شوند زیرا اجرای مجازات امری سطحی است و مبارزه باید علیه جرائم صورت بگیرد نه علیه انسانها. بدینصورت که برای مبارزه بر بزهکار باید علیه جرم قیام کرد و برای پیکار با جرم باید عوامل را جستجو کرد، شناخت و از بین برد. و عوامل جرم را باید در ازهم پاشیدگی خانوادگی، در وضع نادرست و نایجابی ازدواج که پایه و اساس تشکیل خانواده میباشد، در امور عاطفی در عامل طلاق در وضعیت زن، در رفتار زن و شوهر نسبت بهم، در روابط بین افراد خانواده، در اعمال والدین نسبت بکودک، در سیستم اقتصادی، در شرایط مالی، در تشکیلات اجتماعی، در ساختمان مذهبی، در سازمان سیاسی، در امر بهداشت، در نوع مسکن، در نحوه تعلیم و تربیت، در اصول اخلاقی، در نهاد آداب و سنن، در چگونگی محیط، در قوانین جزائی و مدنی، در نظام اداری، در درگرونیهای اجتماعی، در اوضاع و احوال اقلیمی، در قراردادها، مقتضیات، اتفاقات و پیشامدها... جستجو کرد. با دقت و تعمق کامل در مطالعه عوامل جرم در اجتماع اثبات میشود که بزهکاران گناهکار نیستند و قوانین مجازات درمان کننده دردهای اجتماعی نمیشند.

۱- Ouv cit p 235

۲- Gielb. Ouv cit. Preface

منابع و مأخذ

- 1.- Alexander (Fr), Staub(H) «Le criminel et ses juges». Gallimard.
Paris. 1934
- 2 - Ancel (M) «Le Point de vue des doctrines de la défense social
nouvelle» Revue de l'Institut de sociologie.
1963-1
- 3 - Chazal(J) «Etudes de criminologie juvénile». P.U.F. Paris. 1964
- 4 - Corre(A) «Le crime et suicide» Paris. 1981. Octave Doin.
- 5 - Debuyst (C) «Criminels et valeurs vécues». Louvain. 1960. Publica-
tions universitaires. Deuxième édition.
- 6 - Di Tullio (B) «A propos de la dynamique des délits des mineurs»
In : Hommage à Georges Heuyer pour un
humanisme médico-social . Paris. 1961.
P.U.F.
- 7 - El Masry(Y) «Le drame sexuel de la femme dans l'Orient arabe»
Paris. 1962. Robert Laffont.
- 8 - Ferri (E) «La sociologie criminelle » Traduit de l'Italien par Léon
Terrier. Paris. 1905. Félix Alcan.
- 9 - Gielb (J) « La criminalité juvénile en tant que phénomène écono-
mique et social». Varsovie-Koszykowa.
1947.
- 10 - Greeff (E) « Introduction à la criminologie » Deuxième édition.
Paris. 1947. Joseph Vandenplas.
- 11 - Imbert (J) «La peine de mort » Armande Colin. 1967. Paris.
- 12 - Laignel-Lavastine et Stanciu(V.V) « Précis de criminologie».
Paris. 1950. Payot.

- 13 – Levasseur (G) «Sociologie criminelle et défense sociale». Revue de science criminelle et de droit pénal comparé. No. 2. 1957.
- 14 – Levy – Bruhl(H) «Problèmes de la sociologie criminelle » In :
Traité de sociologie . Publié sous la direction de G. Gurvitch. Tome II. P.U.F.
Paris. 1960
- 15 – Locard(E) «La défense contre crime » Payot. Paris. 1951.
- 16 – Maxwell(J) «Le concept social du crime et son évolution » Paris.
1914. Félix-Alcan.
- 17 – Mucchielli (R) « Comment ils deviennent délinquants ». Génèse et développement de la socialisation et de la dissocialité ». Les éditions sociales francaises.
Paris. 1965.
- 18 – Nachat « Les jeunes délinquants » Paris. 1913. Arthur Rousseau.
- 19 – O.N.U « Considérations fondamentales pour l'élaboration d'une politique de prévention de la délinquance juvénile. » Revue international de politique criminelle . No. 7-8. 1955
- 20 – O.N.U « Les enfants privés d'un milieu familial normal ». 1952
New-York
- 21 – Pinatel(J) «Histoire des doctrines criminologiques » In :Hommage à Georges Heuyer. P.U.F. Paris. 1961.
- 22 – Philippon(O) «La jeunesse coupable vous accuse». Paris. 1960. Sirey.
- 23 – Picca(G) «Pour une politique du crime». Seuil. Paris. 1966.
- 24 – Resten (R) « Caractérologie du criminel» P.U.F. Paris. 1959.
- 25 – Richard (A) «Le crime » Flammarion. Paris. 1961.
- 26 – Sutherland(E) « Principes de criminologie » Traduit en français sur le texte de la sixième édition de «Principales of criminology » Par la section de droit

- pénal et de science criminelle de l'Institut de droit comparé et de l'université de Paris. 1966
- 27 - Seelig (E) «Traité de criminologie» Traduit par Petit(I) et Pariser (M). P.U.F. Paris. 1956.
- 28 - Szabo (D) « La criminologie ». Les presses de l'Université de Montréal.
- 29 - Stanciu (V.V) «La criminalité à Paris» C.N.R.S. 1968. Paris.
- 30 - Tillion(G) «Le harem et les cousins ». Seuil. Paris. 1966.
- 31 - Vixliard (A) « Introduction à la sociologie du vagabondage » Paris. 1956. Marcel Rivière et Cie.
- 32 - Wehner(W) « Echec au crime » Casterman. 1966. Traduit de l'Allemand par Gaston Lariol.